دوشنبه 27/12/1403-16رمضان 1446-17مارس 2025-درس 110فقه رهبری سازمانی – شرائط و موانع اثر بخشی رهبری –الْحِلْمُ وَ ضِدَّهَا السَّفَهَ

مساله100: حلم شرط صحت رهبری سازمانی مدیران و لازم التحصیل است و سفاهت مانع صحت رهبری سازمانی و لازم الاجتناب می باشد .

***شرح مساله***:معلوم شد که جنود عقل و جهل به عنوان شروط وموانع رهبری سازمانی مدیران عمل میکنند فقدان جنود جهل و وجدان جنود عقل عامل صحت رهبری سازمانی است که اثر انگیزش را بر این فریضه مترتب میکنند .در حقیقت قوه عاقله اگر قوه عامله و مدبره قرار گیرد مدیران را در تدبیرنفس ومدینه موفق میکند مجموعه تحت امر را به مدینه فاضله دارای حیوة طیبه بدل میکند البته اگر مشکل در ذات پیروان وجود نداشته باشد .و الا با کامل ترین رهبران که معصومین باشند باز انگیزشی در مخاطبان آنها پیدا نمیشود ولی بحث در یک سازمان است که با نظام گزینشی خاص اعضایی را کنار هم گرد می آورد که اصولی را پذیرفته اند و از صافی گزینش عبور کرده و حد اکثر همسانی را دارند بله شهروندان که نوعا مخاطب معصومین ع بوده اند فاقد انسجام سازمانی فرهنگی عقیدتی و.. بوده اند بدو دسته "نظیر لک فی الخلق و اخ لک فی الدین"[[1]](#footnote-1) تقسیم میشده اند ولی وقتی وارد ارتش و دولت معصوم میشدند مثل دولت نبوی و علوی گلچین شده شهروندان اند که به کارمندان و دولتمردان بدل میشدند آنهم با آن حساسیت گزینشی که امیر المومنین ع داشته و به مالک اشتر تاکید میکردند که در انتخابات همکاران دچار استنامه وساده لوحی نشود[[2]](#footnote-2) البته نفوذی همیشه وجود دارد که از صافی ساده انگارانه عبور میکنند و از آنان به خط نفاق یاد میشود وضربه میزنند لقوله تعالی :" ما زادوکم الا خبالا " و " لاوضعوا خلالکم "[[3]](#footnote-3) اینان غالب نیستند والا سازمان ایمانی به سازمان غیر ایمانی استحاله یا انقلاب پیدا میکرد . بنابر این در رهبری سازمانی که معمولا دارای نظامات گزینشی ، توانمندسازی ،پایشی و انگیزشی انسجام بخش هست مثل یک شرکت دارای هدف و آرمان مشخص که مورد مساله ما هست و انگیزش در آن به عنوان یک هدف از مدیریت رفتار سازمانی لحاظ میشود در این میان رهبری سازمانی مدیران را مورد بحث قرار میدهیم که میخواهد درجه انگیزش موجود و اقلی را بالا ببرد به حداکثر وسازمان را به تعالی ببرد با بهبود مستمر.و این یک توقع معقول است لذا قیاس به عدم انگیزش مخاطبان معصومین ع مع الفارق است. شهروندان آنهم در جامعه تازه به دین رسیده طبیعی است که سلائق و علائق و عقائد گوناگونی وجود داشته باشد که یا انگیزش آنها سخت است و یا غیر ممکن به علت عدم پیروی ذاتی زیرا رهبری را باید پذیرفته باشند و نوع خطابات معصومین ع بویژه آنان که حکومت نداشته اند انتظار انگیزش همگانی هم در پی تبلیغات خود نداشته اند . این اولا و اما ثانیا بحث ما در رهبری سازمانی اخص از رهبری معصومان است که عمدتا غیر سازمانی بوده است در رهبری سازمانی زمینه انگیزش برتر همیشه وجود دارد با درجات مختلف به علت ظرفیات گوناگون .اما ثالثا انگیزش سازمانی امری فرا دین است و جنود عقل نیز بعد فرا دینی هم دارند لذا تزین و تجنید رفتار مدیر به این جنود در همه نوع کارکنان با هر سلیقه ودین ایجاد انگیزه میکند زیرا هیچ انسانی نیست که از آثار عالیه عقلیه در رفتار سازمانی مدیران راهبر متاثر نشود مثلا عفت یک مدیر همه صاحبان عقل فطری را به تاثر وا میدارد و شیفته مدیر خود میشوند و شبیه او در رفتار میشوند غالبا فافهم و تدبر فانه دقیق.

 بعد از رفع این ابهام حال به اصل مساله بر میگردیم که جنود عقل در صورت حاکمیت در نهاد جان مدیران قابلیت انگیزاندن سازمانیان را دارند زیرا انسجام گزینشی به تاثیرات انگیزشی رهبری سازمانی کمک میکند .

 یکی از شرائط و موانع متضاد،عبارت از حلم و ضد آن سفه است که در حدیث جنودین آمده است[[4]](#footnote-4) بردباری و بیخردی که تبیین نسبت این دوضد خود نکته ای است قابل تامل[[5]](#footnote-5) . چه رابطه ای بین بردباری و کم خردی یا بی خردی است و حلم نوعا برای علم و عالم مطرح میشود در جوامع روایی ما کقوله ع فی وصف المتقین :" علما فی حلم"[[6]](#footnote-6) زیرا علما نوعا در مقابل نقد علمی کم حوصله هستند توصیه به حلم باعث نقد پذیری آنان و توسعه علم میشود .اگر حلم نباشد علم بی نقد تبدیل به ضیق علم و تا سفاهت میشود و سفاهت مانع پذیرش ملت ابراهیم است لقوله تعالی :" و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه "[[7]](#footnote-7) یعنی هر کس نفس خود را دچار سفاهت وبی خردی کند لاجرم از آیین حنیف و ناب ابراهیمی رویگردان میشود . در این آیه شریفه سفاهت ماده ای معرفتی دارد شاید خود را به نادانی زدن و گوش ندادن و توجه نکردن به اصول دین ابراهیم خلیل ع و نپذیرفتن نقد علمی نسبت به آیین متحجر که ناشی از بی حلمی است باعث رغبت از آیین حق میشود و اگر بردباری و حوصله میکرد و گوش میداد و تحلم و تفطن میکرد از سفاهت و نقد ناپذیری دست می کشید و به حق راه می یافت . در نتیجه حلم وسفاهت نسبت ضدان لایجتمعان پیدا میکنند .

 البته این نکته هم قابل توجه و تفقه مجتهدان مدیریت باید باشد که سفاهت در دید اخلاقیین سنتی نقطه تفریط حکمت در مقابل نقطه افراط آن یعنی جربزه است و جربزه یعنی بیش از حد از عقل کار کشیدن حتی در خطوط قرمز معرفتی توحیدی در مقابل سفاهت که تعطیلی کارخانه عقل است . ولی امام صادق ع سفاهت را ضد حلم قرار داده است واین تضاد برای ما حجیت و اولویت دارد زیرا از معصوم در صحیح صادر شده است به خلاف آن تقسیم که معروف از متکلمین است .

 حکم وضعی و تکلیفی حلم و سفاهت معلوم است حکم وضعی حلم عبارت از شرطیت برای صحت فعل رهبری سازمانی است و سفه مانعیت از صحت وظیفه رهبری مدیر دارد . واما حکم تکلیفی در لزوم تحصیل شرط و لزوم اجتناب از مانع است تا مقتضی رهبری اثر خود یعنی انگیزش را اقتضاء کند . فافهم و الله العالم .

فتحصل :. حلم شرط صحت رهبری سازمانی مدیران و لازم التحصیل است و سفاهت مانع صحت رهبری سازمانی و لازم الاجتناب می باشد .

1. تحف العقول / النص / 127 / عهده ع إلى الأشتر حين ولاه مصر و أعمالها ..... ص : 126

....... وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ‏ فِي الْخَلْقِ تَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ .......‏ [↑](#footnote-ref-1)
2. تحف العقول / النص / 139 / عهده ع إلى الأشتر حين ولاه مصر و أعمالها ..... ص : 126

.... ثُمَّ لَا يَكُنِ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَ اسْتِنَامَتِكَ‏ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِهِمْ فَإِنَّ الرِّجَالَ يَعْرِفُونَ فِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصَنُّعِهِمْ وَ خِدْمَتِهِمْ وَ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَ الْأَمَانَةِ وَ لَكِنِ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَراً وَ أَعْرَفِهِمْ فِيهَا بِالنُّبْلِ وَ الْأَمَانَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ وُلِّيتَ ..... [↑](#footnote-ref-2)
3. التوبة : 47 لَوْ خَرَجُوا فيكُمْ ما زادُوكُمْ إِلاَّ خَبالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَليمٌ بِالظَّالِمينَ اگر همراه شما [به سوى ميدان جهاد] خارج مى‏شدند چيزى جز فساد و تباهى به شما نمى‏افزودند و به سرعت در بين شما به فتنه‏انگيزى [و ايجاد تفرقه و نفاق‏] مى‏پرداختند و در ميان شما افرادى [سست و ضعيف‏] هستند كه بسيار از آنهاپذيرا مى‏باشند و خداوند از ظالمان با خبر است. [↑](#footnote-ref-3)
4. صافى در شرح كافى (ملا خليل قزوينى) / ج‏1 / 242 / [حديث‏] چهاردهم ..... ص : 237

.... «وَالتُّؤَدَةَ وَضِدَّهَا التَّسَرُّعَ؛ وَالْحِلْمَ وَضِدَّهُ‏ السَّفَهَ‏؛ وَالصَّمْتَ وَضِدَّهُ الْهَذْرَ؛ ...... [↑](#footnote-ref-4)
5. #  امام خمینی : **فصل اوّل [در بیان معنی حلم و سفه]**

‏‏حلم از شعب اعتدال قوّه غضب است. و آن عبارت از ملکه ای است که‏‎ ‎‏نفس را به واسطۀ آن طمانینه حاصل شود که بزودی و بی موقع، هیجانِ قوۀ‏‎ ‎‏غضب او نشود، و اگر برخلاف میل نفسانی او چیزی رخ دهد و به او مکروه یا‏‎ ‎‏ناگواری رسد، از حوصله بیرون نرود و گسیخته لجام نشود.‏

‏***‏و در مقابل آن، ‏***‏«سَفَه» به فتح فاء است از سَفِهَ از باب عَلِمَ یعلَم؛ یقال: سَفِهَ‏‎ ‎‏الرجل؛ ای عدم حلمُه و سفّه الجهلُ حلمَه؛ ای اطاشَه و اخَفَّهُ.‏[‎[1]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote1)‏ طیش و خفت و‏‎ ‎‏سبکی، در مقابل آن سکونت و بردباری است و آن ملکه ای است که به واسطه‏
‏‎

‎‏آن، نفس از حوصله بیرون رود و با ناملایمات سازگار نباشد، و بدون میزان و از‏‎ ‎‏روی جهالت افسار گسیخته شود، و غضبش به جوش آید و خوددار نباشد، و‏‎ ‎‏این از شعب افراط قوه غضب است.‏

‏‏و شاید سفاهت، در اصل، همان سبک مغزی و جهالت و خفّت عقل‏‎ ‎‏باشد‏[‎[2]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote2)‏. و چون کسی که متمکّن از حفظ قوّۀ غضبیّه نیست جاهل و سبک مغز و‏‎ ‎‏خفیف العقل است، از خلاف حلم به سفاهت تعبیر شده است؛ نه آن که جوهراً‏‎ ‎‏معنای سفه ضد حلم باشد. و این گرچه مخالف ظاهر قول لُغویّین است، لکن‏‎ ‎‏موافق اعتبار و ریشه لغت است. و در هر صورت در مقصد ما مدخلیّتی ندارد، و‏‎ ‎‏تحقیق آن از وظیفه این اوراق خارج است و چندان هم مورد اهمیّت نیست.

	1. )) تاج العروس، زبیدی، ج 9، ص 390.
	2. )) زبیدی گوید: السَّفیه: خفیف العقل.  (تاج العروس، ج 9، ص 391).**فصل دوّم [در بیان ثمرات قوّۀ غضبیّه]**

‏‏بدان که قوّه غضبیّه اگر در تحت تصرف عقل و شرع تربیت شود، یکی از‏‎ ‎‏بزرگترین نعتمهای الهی و بالاترین کمک کارها به راه سعادت است، و با قوّه‏‎ ‎‏غضب حفظ نظام جهان و حفظ بقای شخص و نوع شود، و مدخلیّتی بزرگ در‏‎ ‎‏تشکیل مدینه فاضله دارد. با این قوّه شریفه انسان و حیوان حفظ بقاء خود و نوع‏‎ ‎‏خود کند، و از ناملایمات طبیعت دفاع کند، و خود را از زوال و فنا نجات دهد. و‏‎ ‎‏اگر این قوّه در انسان نبود، از بسیاری از کمالات و ترقّیات باز می ماند و حفظ‏‎ ‎‏نظام عائله نمی کرد و از مدینه فاضله مدافعه و ذبّ نمی نمود.‏

‏‏حکماء و دانشمندان برای خروج از حدّ نقص و تفریط آن، دستوراتی داده‏
‏‎

‎‏و خود برای تهییج آن به کارهائی فوق العاده اقدام می کردند؛ چنانچه از بعضی‏‎ ‎‏معروف است که برای خروج از تفریط آن، در مواقع خوفناک می رفت و نفس را‏‎ ‎‏در مخاطرات می انداخت، و در موقع تلاطم کشتی سوار آن می شد تا آن که‏‎ ‎‏خوف و سستی را از نفس دور کند‏[‎[1]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote1)‏. گرچه این نحو معالجات، زیادروی و‏‎ ‎‏افراط است، لکن اصل علاج برای بیدار کردن قوّه غضب در صورت سستی و‏‎ ‎‏فتور آن لازم است؛ زیرا که از سستی آن خلل عظیم بر نظام جمعیّت و حکومت‏‎ ‎‏مدینه فاضله لازم آید، و خطرهای بزرگ بر زندگانی فردی و اجتماعی رخ دهد،‏‎ ‎‏و عیبهای بزرگ مترتّب بر خمودی این قوّه شریفه شود؛ از قبیل ضعف و سستی‏‎ ‎‏و تنبلی، طمع و کم صبری و قلّت ثبات و فرار از جنگ و فرو نشستن از اقدام در‏‎ ‎‏موقع ضرورت، و ترک نمودن امر به معروف و نهی از منکر، و تن در دادن به‏‎ ‎‏ننگ و عار و ذلّت و مسکنت.‏

‏‏خداوند عالم این قوّه شریفه را در انسان، عبث و بیهوده خلق نفرموده، آن را‏‎ ‎‏سرمایه سعادت دنیا و سرافرازی و بزرگی قرار داده، و سرچشمۀ سعادتهای آن‏‎ ‎‏جهان مقرّر داشته.‏

‏‏فرو نشستن از اقدام، و سستی نمودن از امر به معروف و نهی از منکر، و‏‎ ‎‏جلوگیری ننمودن از ظلم ستمکاران، حلم نیست، بلکه خمود است که یکی از‏‎ ‎‏ملکات رذیله و صفات ناهنجار است.‏

‏‏خدای تعالی در آیات شریفه قرآنیّه از مومنین به ‏‏«‏***‏اشِدَّاءُ عَلَی الکُفَّارِ‏****‎ ‎****‏رُحَمَاءُ بَینَهُم‏***‏»‏[‎[2]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote2)‏ تعبیر فرموده، و مجاهدین و شجاعان در معرکه جنگها را بر‏‎ ‎
‏‎

‎‏بازنشستگان و خمودان تفضیل داده، و درجات آنها را در پیشگاه عظمت خود‏‎ ‎‏بزرگ شمرده‏[‎[3]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote3)‏، و از پافشاری در میدان جنگها قدر دانی فرموده، و آنها را به‏‎ ‎‏اقدام در معرکه ها و پیشرفت در جنگها تحریص و ترغیب فرموده‏[‎[4]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote4)‏؛ و تمام اینها‏‎ ‎‏در سایه قوّه شریفه غضب انجام گیرد، و با خمودی و سستی آن، انسان از تمام‏‎ ‎‏این فضایل محروم شود، و به ذلّت و خواری و پستی و اسارت تن در دهد، و از‏‎ ‎‏انجام وظایف انسانی و دینی باز نشیند. از این جهت، اگر در کسی این قوه خامد‏‎ ‎‏و خاموش باشد، باید به معالجه آن پردازد و علاج علمی و عملی آن کند تا نفس‏‎ ‎‏در حال اعتدال درآید.‏

	1. )) تهذیب الاخلاق، ابن مَسکویه، ص 173.
	2. )) مومنان نسبت به کُفّار، سخت و نسبت به خودشان، مهربانند.  (فتح / 29).
	3. )) اشاره است به آیۀ 95 سوره نساء.
	4. )) اشاره است به آیات: 65 سوره انفال، 38 سوره توبه و 83 سوره نساء.**فصل سوّم [در بیان خطرات انحراف قوّۀ غضبیّه]**

‏‏زیادروی و افراط در غضب که بیشتر مردم به آن دچارند، و در این حدیث‏‎ ‎‏شریف از آن تعبیر به «سفه» شده است، از رذائل اخلاق و ذمائم اوصاف است که‏‎ ‎‏انسان را به هلاکت می کشاند، و چه بسا که مایه شقاوت دنیا و آخرت انسان‏‎ ‎‏گردد.‏

‏‏انسانی که این قوّه در او از حدّ اعتدال خارج است، و به حدّ افراط و غلبه‏‎ ‎‏مایل است، چه بسا که موجب هلاکت خود شود، و دین و دنیای خود را به باد فنا‏‎ ‎‏دهد.‏

‏‏در ‏‏کافی ‏‏شریف، از حضرت ‏‏صادق ‏‏حدیث کند که پیغمبر فرمود: «غضب‏
‏‎

‎‏فاسد کند ایمان را، آنچنان که سرکه فاسد کند عسل را».‏[‎[1]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote1)

‏‏چه بسا که این قوه که چون سگ عَقُور است، در حال شدّت، اختیار را از‏‎ ‎‏دست انسان بگیرد و سرکشی آغاز کند و انسان را به هتک نوامیس محترمه و قتل‏‎ ‎‏نفوس مومنین وادار کند. و چه بسا که ظلمت آن، نور ایمان را خاموش کند و این‏‎ ‎‏آتش افروخته شده، تمام عقاید حقّه و انوار معرفت و ایمان را بسوزاند، و مبدا‏‎ ‎‏هزاران جهالت و سفاهت شود که در تمام عمر، انسان نتواند جبران آن کند.‏

‏‏خطر این قوّه از سایر قوی بیشتر است؛ زیرا که این قوّه با سرعت برق گاهی‏‎ ‎‏کارهای بسیار بزرگ خانمان سوز کند، و با یک دقیقه انسان را از تمام هستی و‏‎ ‎‏سعادت دنیا و آخرت ساقط کند.‏

‏‏حکما گویند: «مَثَل انسان در حال فَوَران غضب، مَثَل غاری است که در آن‏‎ ‎‏آتش افروزند، و در آن شعله های آتش و دودها محتقن و محبوس شود و درهم‏‎ ‎‏پیچیده گردد، و از شدت فوران آن، سخت نفیر و صدا کند. خاموش نمودن‏‎ ‎‏چنین آتش سوزان درهم پیچیده‏‏[‏‏ ای‏‏]‏‏ سخت مشکل است؛ زیرا که هر چه برای‏‎ ‎‏خاموش نمودن آن، در دهنۀ آن ریزند، آن را بلع کند و جزءِ خود نماید؛ چنانچه‏‎ ‎‏آبها را به صورت آتش درآورد و بر اشتعال خود به واسطه آنها بیفزاید».‏[‎[2]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote2)

‏‏از این جهت، انسان در این حال که حال سفاهت و جهالت و سَبُعیّت است،‏‎ ‎‏کور و کر شود از رشد و هدایت، و موعظه و پند در مزاج او بعکس نتیجه دهد، و‏‎ ‎‏بر اشتعال نائره غضب او بیفزاید. و ‏‏بقراط ‏‏حکیم گفته که: «من از کشتی که دچار‏‎ ‎‏بادها و طوفانهای سخت شود و در امواج دریا متلاطم شود و در لجّه ها و‏
‏‎

‎‏کوههای دریائی گرفتار گردد، امیدوارترم از شخص غضبناک در حال اشتعال و‏‎ ‎‏برافروختگی غضب او؛ زیرا که کشتی را در این حال کشتیبانان با حیله ها‏‎ ‎‏می توانند از هلاک نجات دهند، لکن برای نفس، در این حال امید حیله‏‎ ‎‏نیست.»‏[‎[3]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote3)‏؛ زیرا که هر چه حیله به خرج بری و مواعظ و نصایح به کاربندی و در‏‎ ‎‏پیش او فروتنی و زاری کنی، بر اشتعال و مایه او افزایش حاصل شود.‏

‏‏و در حدیث شریف، از حضرت ‏‏باقر ‏‏العلوم ـ سلام اللّه علیه ـ نقل کند که:‏‎ ‎‏«این غضب یک پاره افروخته آتشی است از شیطان، در قلب پسر ‏‏آدم ‏‏افروخته‏‎ ‎‏شود».‏[‎[4]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote4)

‏‏و شاید همین آتش افروخته که در قلب انسانی به دست شیطان افروخته‏‎ ‎‏شود، صورتش در آن عالم ـ که عالم بروز سرایر و کشف حقایق است ـ صورت‏‎ ‎‏«‏***‏نَارُ الله المُوقَدَةُ \* الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الافئِدَةِ‏***‏»‏[‎[5]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote5)‏ باشد، و باطنش حقیقت‏‎ ‎‏آتش غضب الهی باشد که بالاترین و سوزنده ترین آتشها است، و از باطن قلب‏‎ ‎‏بروز کند و رو به ظاهر ملک بدن آید؛ چنانچه آتش اعمال ـ که از جهنّم اعمال‏‎ ‎‏است ـ از ظاهر رو به باطن رود.‏

‏‏و انسان در میان این دو آتش باطنی و ظاهری در فشارهائی است که‏‎ ‎‏کوههای این عالم، طاقت لحظه‏‏[‏‏ای‏‏]‏‏ از آن را ندارند.‏

‏‏احاطه نار جهنّم به انسان، همچون احاطه هائی که در این عالم به نظر ما‏‎ ‎‏می رسد نیست؛ زیرا که اینجا احاطه های سطحی است؛ یعنی سطوح به سطوح‏
‏‎

‎‏احاطه دارند، لکن تماسی بین بواطن نیست. نار الهی احاطه به ظاهر و باطن و‏‎ ‎‏عمق و سطح دارد و احاطه آن، ظهور احاطه قیّومی است که به تمام موجودات به‏‎ ‎‏یک نحوه احاطه دارد. آتش خدائی چنانچه جسم را به ظاهر و باطن می سوزاند،‏‎ ‎‏روح و قلب را هم می سوزاند، و چنین آتشی در این عالم تصور ندارد. همه‏‎ ‎‏آتشهای این عالم از حدّ ظاهر بالا نمی روند و به باطن انسان نمی رسند، لکن آنجا‏‎ ‎‏باطن را سخت تر می سوزاند و احاطه به باطن بیشتر دارد از احاطه به ظاهر.‏

‏‏و اگر صورت غضب در نفس تمکُّن پیدا کند و ملکه باطنه انسان گردد و‏‎ ‎‏حُکم مملکت در تحت تصرّف نفس سَبُعی درآید، و صورت اخیره انسانی‏‎ ‎‏صورت سَبُع شود، در عالم برزخ و قیامت، انسان به صورت سَبُع محشور شود.‏‎ ‎‏و ناچار سبع برزخی و ملکوتی با سباع ملکی و دنیائی فرق بسیار دارد؛ چنانچه‏‎ ‎‏سبعیّت انسان نیز با سبعیّت های دیگر حیوانات بسیار فرق دارد.‏

‏‏و در حدیث است که پیغمبر فرمود: «بعضی از مردم به صورتهائی محشور‏‎ ‎‏شوند که میمونها و خنزیرها پیش آنها نیکو است»‏[‎[6]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote6)‏؛ چنان که انسان در افق‏‎ ‎‏کمال و جمال در صف اعلای وجود واقع است و هیچ یک از موجودات، هم‏‎ ‎‏ترازوی او نیستند. در جانب نقص و  زشتی و اتّصاف به صفات رذیله نیز، هیچ‏‎ ‎‏یک از موجودات هم ترازوی او نیستند؛ چنان که خداوند درباره او فرموده:‏‎ ‎‏«‏***‏اُولئِکَ کَالانعَامِ بَل هُم اضَلُّ‏***‏»‏[‎[7]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote7)‏، و دربارۀ قلوب آنها فرموده است: ‏‏«‏***‏فَهِیَ‏****‎ ‎****‏کَالحِجَارَةِ او اشَدُّ قَسوَةً‏***‏»‏[‎[8]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote8)‏. و از این رذیله و مَلَکه خبیثه چه بسا شود که‏‎ ‎

‎‏فسادهای دیگر نیز بروز کند و مبدا بسیاری از اخلاق و اعمال، بلکه عقاید خبیثه‏‎ ‎‏گردد.‏

‏‏پس بر انسان بیدار که ایمان به عالم آخرت دارد، لازم است که با هر حیله و‏‎ ‎‏ریاضتی است، خود را علاج کند و از این رذیله خبیثه قلب را پاک و پاکیزه کند که‏‎ ‎‏اگر با این ملکه ـ خدای نخواسته ـ از این عالم بیرون رود، تا شفاعت شافعین‏‎ ‎‏آمده است نصیب او شود، در سختی ها و فشارها و آتشها و عقابهائی خواهد‏‎ ‎‏واقع شد که ممکن است به قدر طول عمر دنیا طولانی شود تا ممکن شود در‏‎ ‎‏تحت شفاعت واقع شود؛ زیرا که شفاعت در آن عالم امری جزافی نیست، و از‏‎ ‎‏روی تناسب بین شافع و مشفوع له است.‏

‏‏از این جهت، کسانی که از نور توحید و ولایت بی بهره اند، ممکن نیست به‏‎ ‎‏نور شفاعت نائل شوند. وا هل معاصی نیز اگر کدورت معاصی آنها را زیاد فرا‏‎ ‎‏گرفته باشد، ممکن است پس از مدّتهای مدیدی به شفاعت نایل شوند.‏

‏‏از پیغمبر اکرم ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ نقل شده است که فرموده: «من ذخیره‏‎ ‎‏کردم شفاعت خود را برای اهل گناهان کبیره».‏[‎[9]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote9)

‏‏و شیخ عارف کامل، ‏‏شاه آبادی ‏‏ـ دام ظلّه ـ می فرمود: «این که تعبیر به ذخیره‏‎ ‎‏فرموده است، برای آن است که شفاعت آخرین وسیله است، و ممکن است پس‏‎ ‎‏از زمانهای زیاد توسّل به آن وسیله شود؛ چنانچه ذخیره را در وقت بیچارگی و‏‎ ‎‏در آخر امر مورد استفاده قرار می دهند».‏

‏‏اگر این مطلب را احتمال هم دهیم، برای ما کفایت می کند که از این خواب‏
‏‎

‎‏غفلت و غرور شیطانی برخیزیم، و به فکر اصلاح نفس برآئیم، و خود را با انوار‏‎ ‎‏اطاعت و مودّت اولیاء ـ علیهم السلام ـ متناسب با آنها کنیم تا مورد شفاعت آنها‏‎ ‎‏شویم، و نور شفاعت آنها با نورانیّت اطاعت ما شَفع شود، و جذبه روحانیت آنها‏‎ ‎‏ما را مجذوب کند، واللّه الهادی.‏

‏‎ ‎

‏‎

	1. )) متن حدیث، این است: «قالَ رَسُولُ الله ـ صلّی الله علیه و آله ـ : «الغَضَبُ یُفسِدُ الایمانَ کَما یُفسِدُ  الخَلُّ العَسَلَ». (اُصول کافی، ج 2، ص 229، باب الغضب، ح 1).
	2. )) تهذیب الاخلاق، ابن مسکویه، ص 165ـ164؛ اخلاق ناصری، محقّق طوسی(ره)، ص 176ـ175.
	3. )) تهذیب الاخلاق، ص 165.
	4. )) متن حدیث، چنین است: «انَّ هذا الغَضَبَ جَمرَةٌ مِنَ الشَّیطانِ، تُوقَدُ فِی قَلبِ ابنِ آدَمَ». (اُصول کافی، ج 2، ص 232ـ231، باب الغضب، ح 12).
	5. )) آتش افروختۀ خداست، که بر دلها غلبه می یابد. (هُمَزَه / 6 ـ 7).
	6. )) متن این حدیث نبوی، چنین است: «یُحشَرُ بَعضُ النّاسِ عَلی صُورَةٍ تَحسُنُ عِندَها القِرَدَةُ وَ الخَنازِیرُ». (علم الیقین، فیض کاشانی(ره)، ج 2، ص 901).
	7. )) اینان همانند چهارپایانند، بلکه گمراه تر از آنان هستند. (اعراف / 179).
	8. )) پس قبلهای شما چون سنگ سخت گردید، یا حتّی سخت تر از سنگ.  (بقره / 74).
	9. )) متن حدیث نبوی، این است: «وَ انَا خَبَّاتُ شَفاعَتِی لِاهلِ الکَبائِرِ مِن اُمَّتِی یَومَ القِیامَةِ». (بحار الانوار، ج 8، ص 40، کتاب العدل والمعاد، باب الشفاعة، ح 21).**فصل چهارم در بیان علاج غضب در حال فَوَران آن**

‏‏باید دانست که انسان باید در حال سکونت نفس که آتش سوزنده غضب‏‎ ‎‏فروزان نیست و اشتعال و لهیب آن چشم ‏‏[‏‏و‏‏]‏‏ گوش انسان را نبسته و نور عقلِ او‏‎ ‎‏را خاموش نکرده، در صدد اصلاح برآید؛ زیرا که در وقت اشتعال آن، علاج آن‏‎ ‎‏ممکن نیست. لکن برای اطفای نائره سوزان آن نیز در وقت اشتعال، علاجهای‏‎ ‎‏موقّتی هست که اگر خود انسان، بکلّی دیوانه و بی ادراک نشده باشد، باید به آن‏‎ ‎‏اقدام کند که جلوگیری از شدّت و ثورَت آن شود.‏

‏‏و علاج در این موقع، به آن است که موجبات انصراف نفس را فراهم کند، و‏‎ ‎‏خود ملتفت حال خود شود که در اوّل پیدایش مقدمات آن برای خود تغییر حال‏‎ ‎‏تحصیل کند، و تا بکلّی عنان گسیخته نشده، خود چاره خود را کند. اگر بتواند از‏‎ ‎‏آن محلّی که اسباب غضب در آن مهیّا می شود، بیرون رود و خود ‏‏[‏‏را‏‏]‏‏ به کارهائی‏‎ ‎‏متفرق وادار کند. و اگر نمی تواند خارج شود، در همان جا خود را به تغییر حال‏‎ ‎‏وادارد؛ اگر ایستاده است، بنشیند و اگر نشسته است، بخوابد و نفس را سرگرم به‏‎ ‎‏کارهای مخالف اسباب غضب کند.‏

‏‏در روایت ‏‏کافی ‏‏برای علاج فرموده است: «اگر از غضب ـ که جمره شیطان‏

‎‏است ـ یکی از شماها ترسید، خود را به زمین بچسباند (یعنی از جای خود‏‎ ‎‏حرکت نکند)؛ زیرا که پلیدی شیطان می رود در این هنگام».‏[‎[1]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote1)

‏‏و نیز از حضرت ‏‏باقر ‏‏نقل شده که: «اگر کسی غضب کرد به قومی، در‏‎ ‎‏صورتی که ایستاده است، فوراً بنشیند که رجز شیطانی از او می رود، و اگر به‏‎ ‎‏خویشاوندش غضب کرد، جلو برود و او را مَس کند؛ که رحم وقتی مَس شد،‏‎ ‎‏ساکن می شود».‏[‎[2]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote2)

‏‏و از طرق عامّه منقول است که: «پیغمبر ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ وقتی غضب‏‎ ‎‏می فرمود، اگر ایستاده بود، می نشست و اگر نشسته بود، به پشت می خوابید؛‏‎ ‎‏غضبش ساکن می شد».‏[‎[3]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote3)

‏‏و اگر غضب انسان سرکشی کرد و عنان را از انسان گرفت و شدّت و اشتعال‏‎ ‎‏پیدا کرد، دیگران باید او را علاج کنند. در این صورت، خیلی صعب العلاج است‏‎ ‎‏و با پند و موعظت کار از پیش نمی رود؛ ناچار این جا باید با تخویف و ترساندن‏‎ ‎‏یا حاضر شدن اشخاصی که از آنها حشمت می برد ‏‏[‏‏علاج کنند‏‏]‏‏؛ زیرا غضب در‏‎ ‎‏پیشگاه آنان که در نظر انسان بزرگ و صاحب حشمتند، اشتعال ظاهری پیدا نکند‏‎ ‎‏و محتقن در باطن شود، و تولید حزن در باطن کند.‏

‏‏و گاه شود به واسطه این احتقانِ غیظ، انسان دچار امراض مُهلِکه شود. از‏‎ ‎‏این‏‎ ‎
‏‎

‎‏جهت، واگذار کردن صاحب غضب را در این حال به حال خود و منصرف‏‎ ‎‏نمودن‏‎ ‎‏آن را با حیله های عملی، اصلح است و در عین حال کار بسیار مشکلی‏‎ ‎‏است.‏

‏‎ ‎

‏‎‎

	1. )) این است متن حدیث: «فَاذا خافَ احَدُکُم ذلِکَ مِن نَفسِهِ فَلیَلزَمِ الارضَ، فَانَّ رِجزَ الشَّیطانِ لَیَذهَبُ  عَنهُ عِندَ ذلِکَ». (اُصول کافی، ج 2، ص 231، باب الغضب، ح 12).
	2. )) متن حدیث شریف، چنین است: «وَ ایُّما رَجُلٍ غَضِبَ عَلی ذِی رَحِمٍ فَلیَدنُ مِنهُ فَلیَمُسَّهُ، فَانَّ  الرَّحِمَ اذا مُسَّت سَکَنَت». (همان کتاب، ص 229، ح 2).
	3. )) متن این خبر، چنین است: «کانَ اذا غَضِبَ وَ هُوَ قائَمٌ جَلَسَ، وَ اذا غَضِبَ وَ هُوَ جالِسٌ اضطَجَعَ،  فَیَذهَبُ غَضَبُهُ». (کنز العُمّال، مُتَّقی هندی، ج 7، ص 141، ح 18404).**فصل پنجم در علاج اساسی سفه و افراط غضب به علاج اسباب مهیِّجه آن**

‏‏و آنها بسیار است که ما اکتفا می کنیم به یکی از مهمّات آن که سمَت اساس و‏‎ ‎‏بنیان سایر اسباب را دارد.‏

‏‏یکی از مهمّات اسباب مهیّجه آن، مزاحمت نمودن با یکی از مطلوبات‏‎ ‎‏نفسانیّه او است؛ چنانچه سگها چون اجتماع کنند بر سر یک جیفه مُرداری، چون‏‎ ‎‏مزاحمت در پیش آید، غضب آنها فوران کند و جنگ و جنجال بر پا شود. از‏‎ ‎‏حضرت مولی الموالی، ‏‏علیّ بن أبی طالب ‏‏ـ علیه السلام ـ منقول است که‏‎ ‎‏فرمودند: «دنیا جیفه است و طالبش سگها هستند»‏[‎[1]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote1)‏ و این از بهترین تشبیهات‏‎ ‎‏است؛ زیرا تکالب بین ابناء دنیا بر سر این جیفه گندیده است.‏

‏‏از این جهت، اُسّ اساس واُمّ الأمراض را باید حبّ دنیا که رأس تمام‏‎ ‎‏خطیئات ‏‏است، دانست. و چون حبِّ دنیا در دل متمکّن شد، به مجرّد آن که با‏‎ ‎‏یکی از شؤون دُنیاوی مزاحمتی حاصل شد، قوّه غضب فوران کند و عنان اختیار‏‎ ‎‏را از دست بگیرد و متملّک نفس نشود و انسان را از جاده شریعت و عقل خارج‏‎ ‎‏کند.‏

‏‏پس علاج اساسی این قوّه به قلع مادّه آن است که آن حبّ دنیا است. و اگر‏‎ ‎‏انسان نفس را از این حبّ تطهیر کند، به شؤون دنیائی سهل انگاری کند، و از‏‎ ‎‏فقدان‏‎ ‎
‏‎

‎‏جاه و مال و منصب و ریاست، طمأنینه نفس را از دست ندهد، و حقیقت‏‎ ‎‏حلم و‏‎ ‎‏بردباری و طمأنینه نفس در انسان پیدا شود، و قرار و ثبات نفس‏‎ ‎‏روزافزون شود.‏

‏‏و برای قلع این مادّه ـ که مایه تمام مفاسد است ـ انسان هر چه ریاضت‏‎ ‎‏بکشد، بجا و بموقع است، و اَلحق ارزش دارد. و برای قلع آن، تفکّر در احوال‏‎ ‎‏گذشتگان و تفکّر در قصص قرآنیّه بهترین علاج است. عبرت گرفتن از احوال‏‎ ‎‏اشخاصی که دارای سلطنتها و عظمتها و مال و منالها بودند، و استفاده از آنها در‏‎ ‎‏چند روز محدودی کرده و برای مدتهای غیر متناهی حسرت آن را به گور بردند،‏‎ ‎‏و وزْر و وبال آن شامل حالشان شد، برای انسانِ بیدار بهترین سرمشق است.‏

‏‏انسان عاقل باید مقدار زندگانی خود را در دنیا و احتیاج خود را به ساز و‏‎ ‎‏برگ آن با مقدار زندگانی خود در آخرت و احتیاج به ساز و برگ آنجا مقایسه‏‎ ‎‏کند، آن گاه جدّیت خود را در تحصیل ساز و برگ این زندگانی و آن زندگانی،‏‎ ‎‏تجزیه و پخش کند؛ ببیند باید برای صد سال فرضی چه مقدار تهیه کند، و برای‏‎ ‎‏زندگانی ابدی ـ که آخر ندارد ـ چه اندازه تهیه کند، آن گاه ببیند که در آن عالم با‏‎ ‎‏چه حسرتها و ندامتها مواجه می شود ‏‏«‏***‏وَ الْعَصْرِ \* إنَّ الإنْسانَ لَفِی خُسْرٍ‏***‏»‏‏.‏[‎[2]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote2)

‏‏به خدا قسم که انسان خسارتش به قدری است که اگر اطّلاع بر آن حقیقتاً‏‎ ‎‏پیدا کند، آرام و قرار نخواهد گرفت؛ تمام سرمایه های سعادت خود را از دست‏‎ ‎‏داده سهل است، در راه تحصیل شقاوت خرج نموده و با عرق جبین و کدّ یمین‏‎ ‎‏برای خود، جهنّم و آتش تهیه کرده. برای احتیاج چند ساله به زندگانی دنیا، تمام‏‎ ‎‏اوقات خود را که باید صرف تحصیل زندگانی ابدی کند، از دست داده و‏‎ ‎‏دلبستگی به جائی پیدا کرده که پس از چند روزی از دست خواهد داد، و به جز‏‎ ‎
‏‎

‎‏حسرت و ندامت چیزی عایدش نشود.‏

‏‏ ‏

‏‏خلیل آسا درِ علم الیقین زن                                             ندایِ لاٰ اُحِبُّ الاْفِلینْ زن‏

‏ ‏

‏‏انسان اگر قدری در حال اولیاء ـ علیهم السلام ـ که معلّمین عملی بشر‏‎ ‎‏هستند، دقت کند، در می یابد خسران خود را.‏

‏***‏خدایا! ‏***‏ما در خوابیم و عمر خود را از دست در راههای بیهوده دادیم. تو‏‎ ‎‏خود، ما را از این خواب گران برانگیز، و چشم ما را به راه راست بینا کن، و دل ما‏‎ ‎‏را از این دارالغرور منسلخ کن، و ما را از غیر خودت کور کن، و به جمال جمیل‏‎ ‎‏خود دل ما را روشنی ده إنَّکَ ذُوفَضْلٍ عَظِیْمٍ.‏

‏‎

‎

	1. )) این حدیث، بدین صورت نیز نقل شده است: «إنَّما الدُّنْیا جِیفَةٌ، وَ المُتَوافُونَ عَلَیْها أشْباهُ الکِلابِ». (تصنیف غُرر الحکم، ص 137، ش 2409).
	2. )) سوگند به زمان. که انسان در زیان کاری است. (عصر  /  2ـ1).**فصل ششم در بیان تحصیل ملکه حلم است**

‏‏باید دانست که انسان مادامی که در این دنیا است، به واسطه آن که در تحت‏‎ ‎‏تغیّرات و تصرّفات واقع است، تبدیل هر ملکه‏‏[‏‏ ای‏‏]‏‏ به ملکه‏‏[‏‏ ای‏‏]‏‏ می تواند بکند.‏‎ ‎‏و این که می گویند: «فلان خُلق، فطری و جبلّی است و قابل تغییر نیست‏[‎[1]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote1)‏،‏‎ ‎‏کلامی است بی اساس، و پایه علمی ندارد.‏

‏‏و این مطلب، علاوه بر آن که برهانی است در فلسفه‏[‎[2]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote2)‏، و وجدانی نیز‏‎ ‎‏هست، شاهد بزرگش آن است که در شریعت مطهّره، تمام اخلاق فاسده مورد‏‎ ‎‏نهی واقع شده است و برای علاج آنها دستور داده شده، و تمام اخلاق حسنه‏‎ ‎
‏‎

‎‏مورد امر است و برای تحصیل آنها نیز دستور رسیده است. پس انسان مادامی که‏‎ ‎‏حیات دنیاوی را از دست نداده، باید قدر آن را بداند و در تحصیل ملکات فاضله‏‎ ‎‏که اساس سعادت بر آنها نهاده شده، باید کوشش کند و با هر ریاضتی است، پس‏‎ ‎‏از قلع ملکات خبیثه از نفس، در تحصیل مقابلات آنها که جنود عقل و رحمان‏‎ ‎‏است، باید جان فشانی کند و خوددار از آن نباشد. و نباید به نداشتن اخلاق‏‎ ‎‏فاسده ‏‏فقط، قانع شود؛ زیرا قلع مادّه فساد مقدّمه برای اصلاح و تکمیل نفس‏‎ ‎‏است.‏

‏‏و آنچه بیشتر مورد نظر ‏‏[‏‏ است‏‏]‏‏ حصول کمالات روحانیّه است که مایه‏‎ ‎‏سعادت انسانی است و مقدمه کمال تامّ توحیدی است؛ چنانچه تقوی، خود نیز‏‎ ‎‏منظور استقلالی نیست. و مَثَل تخلیه نفس از ملکات خبیثه، مَثَل تقوی است اگر‏‎ ‎‏مرتبه عملی تقوی را ملحوظ داریم. همان طور که تقوا برای تنزیه از تَلویث است‏‎ ‎‏و این تنزیه مقدّمه تکمیل عمل است، همان طور تنزیه از ملکات خبیثه ـ که یک‏‎ ‎‏مرتبه از تقوی است در صورتی که معنای عام او را ملحوظ داریم ـ مقدّمه‏‎ ‎‏کمالات روحانی است که ملکات حسنه فاضله است؛ چنانچه مرتبه کامله از‏‎ ‎‏تقوی ـ که ترک غیر حق است، و تنزیه از شرک به تمام معانی آن است ـ مقدّمه‏‎ ‎‏حصول توحید و اقبال به حق است. و این، منظور اصلی از خلقت است؛ چنانچه‏‎ ‎‏در حدیث قدسی به آن اشاره شده: ‏***‏«کُنتُ کَنزَاً مَخفِیَّاً فَاحبَبتُ ان اُعرَفَ،‏****‎ ‎****‏فَخَلَقتُ الخَلقَ لِکَی اُعرَفَ».‏***[‎[3]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote3)

‏‏وما پیشتر ذکر کردیم که تمام اساس شرایع حقّه، بر طبق دو فطرت الهیّه‏‎ ‎‏است‏‎ ‎‏که یکی اصلیِ استقلالی است و آن فطرتِ عشق به کمال مطلق است که‏‎ ‎‏اساس‏‎ ‎
‏‎

‎‏خداخواهی است، و دیگری تبعیِ استظلالی است که آن فطرتِ تنفر از‏‎ ‎‏نقص است‏‎ ‎‏که اساس تنزّه و تقوی است به معنی عامّ شامل آن. و تمام احکام‏‎ ‎‏شرایع، چه‏‎ ‎‏احکام قالبی و چه احکام قلبی بر این دو اصل محکم الهی بنا نهاده‏‎ ‎‏شده است.‏[‎[4]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote4)

‏***‏اکنون برگردیم بر سر مقصود که راه تحصیل ملکه حلم است.‏***

‏‏باید دانست که به واسطۀ شدَّت اتصالی که مابین ملک بدن و روح است ـ‏‎ ‎‏چنانچه در فلسفه اعلا ثابت است که نفس دارای نشئات غیب و شهادت است، و‏‎ ‎‏آن عالی در عین دُنُوّ است و دانی در عین عُلُوّ است، و با وحدت تمام قوا‏‎ ‎‏است ـ‏[‎[5]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote5)‏ بنابراین، تمام آثار ظاهریه در روح، و آثار معنویه در ملک بدن سرایت‏‎ ‎‏می کند. پس اگر کسی در حرکات و سکنات مواظبت کند که با سکونت و آرامش‏‎ ‎‏رفتار کند، و در اعمال صوریه مانند اشخاص حلیم رفتار کند، کم کم این نقشه‏‎ ‎‏ظاهر به روح سرایت کند و روح از آن متاثر شود، و نیز اگر مدّتی کظم غیظ کند و‏‎ ‎‏حلم را به خود ببندد، ناچار این تحلّم به حلم منتهی شود و همین امر تکلّفیِ‏‎ ‎‏زوری امر عادی نفس شود. و اگر مدتی انسان، خود را به این امر وادار کند و‏‎ ‎‏مواظبت کامل از خود کند و مراقبت صحیح نماید، نتیجۀ مطلوبه البته حاصل‏‎ ‎‏شود. و در آثار شریفه اهل بیت وحی ـ علیهم السلام ـ این علاج مذکور است.‏

‏‏در ‏‏وسایل،‏‏ از ‏‏نهج البلاغه‏‏ نقل کند که مولای متَّقیان ـ علیه السلام ـ فرمود:‏‎ ‎‏«اگر نمی باشی حلیم، پس حلم را به خود ببند؛ زیرا که کم است که کسی خود را‏‎ ‎‏شبیه به قومی کند مگر آن که امید است از آنان شود».‏[‎[6]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote6)‏ و از حضرت ‏‏صادق ‏‏نیز‏‎ ‎
‏‎

‎‏روایت است که: «اگر حلیم نیستی، تحلّم کن».‏[‎[7]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote7)

‎

	1. )) نگاه کنید به: احیاءُ علوم الدّین، غزالی، ج 3، ص 55، بابٌ فی بیان قبول الاخلاق للتغییر بطریق الرّیاضة.
	2. )) الاسفار الاربعة، ج 9، ص 86، فصل 3ـ2، از باب 9؛ اخلاق ناصری، محقّق طوسی(ره)، ص 101، فصل اوّل از قسم 2 از مقالۀ 1.
	3. )) من گنجی پنهان بودم، پس دوست داشتم شناخته شوم، پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم. (موسوعة اطراف الحدیث النَّبوی الشریف، ج 6، ص 507).
	4. )) رجوع کنید به ص 297.
	5. )) الاسفار الاربعة، ج 8، ص 221، فصل 4 از باب 5؛ و ج 9، ص 56، فصل 5 از باب 8.
	6. )) متن فرمایش علی ـ علیه السلام ـ این است: «ان لَم تَکُن حَلِیمَاً فَتَحَلَّم، فَانَّهُ قَلَّ مَن تَشَبَّهَ بِقَومٍ الاَّ وَ او شَکَ ان یَکُونَ مِنهُم».(وسائل الشیعة، ج 15، ص268، باب 26 از ابواب جهاد النَّفس، ح 14؛ نهج البلاغة، ص506، رقم 207).
	7. )) متن حدیث، چنین است: «اذا لَم تَکُن حَلِیماً فَتَحَلَّم». (اُصول کافی، ج 2، ص 92ـ91، باب الحلم، ح 6؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 211، ح 7).**فصل هفتم در ذکر فضایل حلم از طریق منقول**

‏‏اما فضایل حلم به حسب عقل، معلوم و ثابت است، و آثار شریفه مترتّبه بر‏‎ ‎‏آن بر کسی که صاحب عقل سلیم است پوشیده نیست. و کفایت کند در فضل آن،‏‎ ‎‏آن که خدای تعالی در ‏‏قرآن ‏‏شریف، خود را به حلم معرفی فرموده؛ در سوره بنی‏‎ ‎‏اسرائیل آیه 44 فرماید: ‏‏«‏***‏انَّهُ کَانَ حَلِیمَاً غَفُورَاً‏***‏»‏[‎[1]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote1)‏، و در سوره احزاب، آیه 51‏‎ ‎‏فرماید: ‏‏«‏***‏وَ کَانَ الله عَلِیمَاً حَلِیمَاً‏***‏»‏[‎[2]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote2)‏ و این، دلیل بر آن است که حلم از‏‎ ‎‏اوصاف کمالیه ای است که از کمالات مطلقه است، و موجود بِما انّه موجودٌ به آن‏‎ ‎‏متصف شود؛ زیرا که در فلسفه مقرّر است که اوصاف حق آن است که از کمالات‏‎ ‎‏مطلقه باشد و از صفات موجود بما انَّه موجودٌ باشد، و در اتصاف وجود به آن،‏‎ ‎‏تخصّص استعداد ریاضی و طبیعی در کار نباشد.‏[‎[3]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote3)

‏‏و تمام اوصاف کمالیه از جنود رحمان است؛ زیرا که جنود حق و رحمان‏‎ ‎‏ظلّ او است، و ظلّ شی ء مباینت عزلی با او ندارد، و تباین وصفی ـ که تفاوت به‏‎ ‎‏کمال و نقص است ـ دارد، که در ‏‏قرآن ‏‏شریف از این معنی دقیق عرفانی و حقیقت‏‎ ‎‏ثابت برهانی، به آیه و نشانه تعبیر شده است.‏

‏
‏‎‎‏و نیز خدای تعالی حضرت ‏‏ابراهیم ‏‏«خلیل الرحمن» را ـ که از اعاظم کُمَّل دارِ‏‎ ‎‏وجود است ـ توصیف به حلم فرموده است؛ در سوره ‏‏هود، ‏‏آیه 75 فرماید: ‏‏«‏***‏انَّ‏****‎ ‎****‏ابرَاهِیمَ لَحَلِیمٌ اوَّاهٌ مُنِیبٌ‏***‏»‏[‎[4]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote4)‏ و حضرت ‏‏اسماعیل ‏‏ذبیح الله را نیز به حلم‏‎ ‎‏توصیف فرموده؛ در سوره صافّات، آیه 101 فرماید: ‏‏«‏***‏فَبَشَّرنَاهُ بِغُلامٍ حَلِیمٍ‏***‏»‏‏، در‏‎ ‎‏مقام بشارت به حضرت ‏‏ابراهیم ‏‏می فرماید: «بشارت دادیم او را به پسر بردبار». و‏‎ ‎‏از میانه تمام اوصاف کمال، این صفت را انتخاب فرموده، و این از غایت عنایت‏‎ ‎‏ابراهیم ‏‏خلیل به این صفت کمال بوده است، و یا عنایت حق تعالی، یا هر دو. و‏‎ ‎‏در هر صورت، برجستگی این ملکه شریفه را ثابت می کند.‏

‏‏و در روایات شریفه از این خُلق شریف مدح شایان شده. در ‏‏کافی ‏‏شریف،‏‎ ‎‏سند به حضرت ‏‏باقر ‏‏العلوم ـ سلام الله علیه ـ می رساند که گفت: «همانا خدا‏‎ ‎‏دوست می دارد با حیاء حلیم را».‏[‎[5]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote5)

‏‏و در روایت دیگر می فرماید: «رسول خدا گفت: همانا خدا دوست می دارد‏‎ ‎‏با حیاء حلیم عفیفِ بسیار با عفَّت را»‏[‎[6]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote6)‏، و پیش اهل محبت و معرفت، این مدح،‏‎ ‎‏بالاترین مدحها است؛ زیرا که نزد آنان محبّت الهی با هیچ چیز مقایسه نشود و‏‎ ‎‏هیچ چیز موازنه با آن نکند. و از ‏‏شیخ بهائی ‏‏ـ رحمه اللّه ـ منقول است که گفته:‏‎ ‎‏«خداوند کسی را که دوست دارد، از لقاء خود محروم نکند و او را به وصال خود‏‎ ‎‏برساند و این خاصیت بس است برای خُلق شریف؛ برای کسانی ‏‏[‏‏ که‏‏]‏‏ اهل‏‎ ‎
‏‎

‎‏معرفت و دل بیدارند».‏

‏‏و در ‏‏وسایل، ‏‏از شیخ ‏‏صدوق ‏‏ـ رحمه اللّه ـ به سند خود منقول است، از‏‎ ‎‏حضرت ‏‏صادق ‏‏از پدرانش که پیغمبر در جمله وصیتی که به ‏‏امیرالمومنین ‏‏می کرد،‏‎ ‎‏فرمود: «یا ‏‏علی! ‏‏آیا خبر بدهم به شماها به شبیه ترین شما به من در خُلق؟ گفت:‏‎ ‎‏بلی یا رسول اللّه! فرمود: نیکوترین شما در خلق، و بزرگترین شما در حلم، و‏‎ ‎‏نیکوکارترین شما به خویشاوندانش، و با انصاف ترین شما دربارۀ خودش».‏[‎[7]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote7)

‏‏و از ‏‏خصال ‏‏شیخ ‏‏صدوق ‏‏به سندش از حضرت ‏‏صادق ‏‏ـ از پدرش، از جدَّش،‏‎ ‎‏از ‏‏علیّ بن ابی طالب ‏‏روایت است که رسول خدا فرمود: «هیچ چیزی با چیزی‏‎ ‎‏جمع نشده فاضلتر از حلم که با علم جمع شود».‏[‎[8]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote8)

‏‏و در این باب، روایات بسیار در کتب معتبره است که باید به خود آنها رجوع‏‎ ‎‏شود.‏[‎[9]‎](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c78_46076/%D8%B4%D8%B1%D8%AD_%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB_%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%AF_%D8%B9%D9%82%D9%84_%D9%88_%D8%AC%D9%87%D9%84/%D9%81%D8%B5%D9%84_%D8%A7%D9%88%D9%91%D9%84_%5B%D8%AF%D8%B1_%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D9%86_%D9%85%D8%B9%D9%86%DB%8C_%D8%AD%D9%84%D9%85_%D9%88_%D8%B3%D9%81%D9%87%E2%80%8F%5D#footnote9)

‏‏باید دانست که چون از فصل سوّمِ مقصد بیستم، فطری بودن «حلم» واز‏‎ ‎‏جنود عقل و رحمان بودنِ آن، و برخلاف فطرتِ مخموره بودن «سفه» واز جنود‏‎ ‎‏ابلیس و جهل بودنِ آن معلوم شود، ما در این جا فصلی جداگانه برای آن منعقد‏‎ ‎‏نکردیم.‏

‏‎ ‎

‏‎

‎

	1. )) او بدرستی بُردبار و آمرزنده است.
	2. )) و خداست که دانا و بُردبار است.
	3. )) الاسفار الاربعة، ج 6، ص 133، فصل 4 از موقف 2.
	4. )) ابراهیم، بُردبار و رئوف و فرمانبردار است.  (هود / 75).
	5. )) متن حدیث، این است: «انَّ الله ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ یُحِبُّ الحَیِیَّ الحَلِیمَ». (اُصول کافی، ج 2، ص 91، باب الحلم، ح 4).
	6. )) متن حدیث نبوی، چنین است: «انَّ الله یُحِبُّ الحَیِیَّ الحَلِیمَ العَفِیفَ المُتَعَفِّفَ». (همان مصدر، ص 92، باب الحلم، ح 8).
	7. )) متن فرمایش پیامبر خدا، چنین است: «یا عَلیُّ الاَ اُخبِرُکُم بِاشبَهِکُم بِی خُلقَاً؟ قالُوا: بلی یا رسولَ  الله. قالَ: احسَنُکُم خُلقَاً، وَ اعظَمُکُم حِلمَاً، وَ ابَرُّکُم بِقَرابَتِهِ، وَ اشَرُّکُم مِن نَفسِهِ انصافَاً».(وسائل الشیعة، ج 15، ص 267، باب 26 از ابواب جهاد النَّفس، ح 9؛ مَن لایحضره الفقیه، ج 4، ص 268، ادامۀ حدیث 4).
	8. )) متن حدیث، این است: «قالَ رَسُولُ الله ـ صلَّی الله علیه و آله ـ : وَ الَّذِی نَفسِی بِیَدِهِ؛ ما جُمِعَ شَیءٌ  الی شَیءٍ افضَلُ مِنَ حِلمٍ الی عِلمٍ». (کتاب الخصال، ص 5ـ4، ح 11؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 268، باب 26 از ابواب جهاد النفس، ح 12).
	9. )) نگاه کنید به: اُصول کافی، ج 2، ص 91، باب الحلم؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 265، باب استحباب  الحلم (26) از ابواب جهاد النفس. [↑](#footnote-ref-5)
6. كتاب سليم بن قيس الهلالي / ج‏2 / 851 / الحديث الثالث و الأربعون‏[1] ..... ص : 849

...... وَ فَهْماً فِي فِقْهٍ وَ عِلْماً فِي‏ حِلْمٍ‏ وَ شَفَقَةً فِي نَفَقَةٍ وَ كَيْساً فِي رِفْقٍ وَ قَصْداً فِي غِنًى وَ خُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ ..... [↑](#footnote-ref-6)
7. البقرة : 130 وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهيمَ إِلاَّ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اصْطَفَيْناهُ فِي الدُّنْيا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحينَ [↑](#footnote-ref-7)